باسمه تعالی

دروس خارج نهایة الحکمة

استاد حجت‌الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان‌پناه

تدوین اولیه

سال نخست (مجموعا ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسهٔ پانزدهم

۱۳۹۲/۷/۲۸

چیستی و موضوع فلسفه در بیان ابن‌سینا

پس از فارابی، بوعلی مهم است و باید به کار او پرداخت. بوعلی در چند جا به بحث دربارهٔ موضوع فلسفه پرداخته است، که عمده‌ترین آنها، مقالهٔ اول *الهیات شفا* است. او در این کتاب بر آن است که به‌طور مفصل در این باره به بررسی بنشیند و هرچه را که می‌تواند در این باره به بحث بگذارد، بیاورد و دریغ نکند.

از یک سو باید بیانات بوعلی را در این کتاب دربارهٔ موضوع فلسفه، شرح مطالب ارسطو در *متافیزیک* دانست. بوعلی عمدتا ناظر به سخنان ارسطو است، در عین اینکه فی‌الجمله پیشرفت‌هایی در بحث پدید آورده است.

پیش از پرداختن به بیانات شیخ رئیس در *الهیات شفا*، خوب است نگاهی به برخی متون دیگر او بیندازیم. وی در *النجاة* چنین آورده است:

> **ان کل واحد من علوم الطبیعیات و علوم الریاضیات، فانما یفحص عن حال بعض الموجودات، و کذلک سائر العلوم الجزئیة. و لیس لشيء منها النظر في أحوال الموجود المطلق و لواحقه و مبادیه. فظاهر ان هاهنا علما باحثا من أمر الموجود المطلق، و لواحقه التی له بذاته و مبادیه. و لأن الإله، تعالي، علي ما اتفقت علیه الآراء کلها، لیس مبدأ لموجود معلول دون موجود معلول، بل هو مبدأ للموجود المعلول المطلق؛ فلا محالة أن العلم الالهي هو هذا العلم. و هذا العلم یبحث عن الموجود المطلق، و ینتهي في التفصیل الي حیث یبتدئ منه سائر العلوم، فیکون في هذا العلم بیان مبادئ سائر العلوم الجزئیة.**[۲۲۲]

می‌بینیم که می‌گوید ازآنجاکه خداوند سبحان مبدأ برای موجود مطلق است؛ یعنی مبدأ همهٔ موجودات است، و در فلسفه از احوال موجود مطلق بحث می‌شود، باید در فلسفه از خداوند نیز بحث کرد و بنابراین، بحث از خداوند، در زمرهٔ مسائل فلسفه قرار خواهد گرفت. این مضمون را در عبارات فارابی نیز دیدیم. نیز می‌گوید فلسفه تا جایی پیش می‌آید که مبادی و موضوعات علوم جزئی را اثبات می‌کند و از اینجا، علوم جزئی کار خود را آغاز می‌کنند.

---

۲۲۲. ابن‌سینا، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، (مقدمه و تصحیح از محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران، چ۲، ۱۳۷۹ش)، ص۴۹۳.

نیز در رسالهٔ *عیون الحکمة*، که بسیار مندمج است و عصارهٔ مباحث مشائی را در خود جای داده، می‌گوید:

(الفصل الأول: في موضوع الإلهيات) الموجود قد يوصف بأنه واحد أو كثير؛ و بأنه كلي أو جزئي؛ و بأنه بالفعل أو بالقوة. و قد يوصف بأنه مساو لشيء، و يوصف بأنه متحرک أو إنسان أو غير ذلک. لكنه لا يمكن أن يوصف بأنه مساو إلا إذا صار كمّا، و لا يمكن أن يوصف بأنه متحرک أو ساكن أو إنسان إلا إذا صار جسما طبيعيّا. فإذن ما لم يصر رياضيّا لم يوصف بما يجري مجري أوسط هذه الصفات. و ما لم يصر طبيعيّا لم يوصف بما يجري مجري آخرها. لكن لا يحتاج في أن يكون واحدا أو كثيرا إلي أن يصير رياضيّا أو طبيعيّا، بل لأنه موجود عام[۲۲۳] هو صالح لأن يوصف بوحدة أو كثرة و ما ذكر معها. فإذن الوحدة و الكثرة من الأعراض الذاتية الموجودة للموجود التى تعرض له بما هو موجود. و لو لا ذلک لكان الموجود الواحد لا يكون إلاّ رياضيّا أو طبيعيّا. فاذن للموجود بما هو موجود أعراض ذاتية. و الفلسفة الأولي موضوعها الموجود بما هو موجود؛ و مطلوبها الأعراض الذاتية للموجود بما هو موجود، مثل الوحدة و الكثرة و العليّة و غير ذلک.[۲۲٤]

شیخ رئیس در الهیات شفا به‌تفصیل به بحث از چیستی موضوع فلسفه پرداخته است. به‌ویژه به این اندیشه توجه دارد که چرا به فلسفه، علم الهی (تعبیری که ارسطو نیز داشت) و الهیات بالمعنی الاعم گفته‌اند. او همانند ارسطو، حکمت را به عملی و نظری تقسیم می‌کند[۲۲۵] و می‌گوید که علم نظری بر سه قسم است: طبیعیات، ریاضیات و الهیات. موضوع طبیعیات آنست که هم در تعریفش ماده اخذ می‌شود و هم در خارج، متعلق به ماده است. موضوع ریاضیات، آنست که در تعریفش ماده اخذ نمی‌شود، اما در تحقق خارجی محتاج و متعلق به ماده است. مثلا در تعریف حجم، ماده دخالت ندارد،

---

۲۲۳. یعنی همان موجود مطلق و موجود بما هو موجود.

۲۲۴. ابن‌سینا، *عیون الحکمة*، در: *رسائل ابن‌سینا*، (قم: بیدار، ۱۴۰۰ق)، ص۶۱. ملاصدرا در آغاز جلد نخست *اسفار* از همین طرح و بیانات شیخ رئیس استفاده کرده است. ر.ک: ملاصدرا، *الاسفار*، (بیروت: دار احیاء التراث، چ۳، ۱۹۸۱م)، ج۱، ص۲۳-۲۵.

۲۲۵. جای تأسف است که حکمت عملی از دایرهٔ بحث‌های حکمی ما تقریبا بیرون رفته است، که باید برای آن چاره‌ای اندیشید. مباحث حکمت عملی در کار افلاطون و ارسطو مفصل بود و فارابی هم در این بحث‌ها خوش وارد شد و اساسا فلسفهٔ او بیشتر تأمین‌کنندهٔ یک فضای تمدنی است. اما این جنبه از بحث در کار بوعلی کمرنگ شد و بعدها بحث از حکمت نظری غلبه یافت و از حکمت عملی چندان بحث نشد. البته عده‌ای از بزرگان به بحث‌های فلسفهٔ اخلاق پرداخته‌اند. برای نمونه، حضرت آیت‌الله عابدی شاهرودی در این زمینه اندیشه‌هایی مفصل دارند که اگر ارائه شود، می‌تواند آغاز خوشی برای بحث‌های مربوط به وادی عمل باشد. اگر بحث‌های ما همان‌گونه که در حکمت نظری دارای تفصیل و اتقان فراوان شده، در حکمت عملی هم این‌گونه بود، متون دینی ناظر به مقام عمل را بسیار بهتر می‌توانستیم تحلیل کنیم و می‌توانستیم طرح‌های فنی فراوانی در این عرصه داشته باشیم.

کارگروه دانشیار - مؤسسه فتوت

اما حجم در اشیای مادی یافت می‌شود. اما موضوع فلسفه، نه در تعریف و نه در تحقق خارجی، مادی نیست. به تعبیری دیگر، نه در ذهن و نه در خارج، متقوم به ماده نیست. حیث وجودی، که مورد نظر فلسفه است، لازم نیست که مادی باشد. اما در اینجا اشکالی مطرح می‌شود که فلسفه دربارهٔ امور مادی هم بحث می‌کند و این‌گونه نیست که بررسی‌هایش تنها دربارهٔ مجردات باشد. پس چگونه گفته می‌شود که موضوع فلسفه مادی نیست؟ بوعلی توضیح می‌دهد که موضوع فلسفه به‌حسب ذاتش مادی نیست، هرچند گاه ماده هم عارضش می‌شود.

إن العلوم الفلسفية، كما قد أشير إليه فى مواضع أخري من الكتب، تنقسم إلي النظرية و إلي العملية. و قد أشير إلي الفرق بينهما ... و ذكر أن النظرية تنحصر فى أقسام ثلاثة هى: الطبيعى، و التعليمية، و الإلهية. و أن الطبيعية موضوعها الأجسام من جهة ما هى متحركة و ساكنة، و بحثها عن العوارض التى تعرض لها بالذات من هذه الجهة. و أن التعليمية موضوعها إما ما هو كم مجرد عن المادة بالذات، و إما ما هو ذو كم. و المبحوث عنه فيها أحوال تعرض للكم بما هو كم. و لا يؤخذ فى حدودها نوع مادة، و لا قوة حركة. و أن الإلهية تبحث عن الأمور المفارقة للمادة بالقوام و الحد. و قد سمعت أيضا أن الإلهى هو الذى يبحث فيه عن الأسباب الأولي للوجود الطبيعى و التعليمى و ما يتعلق بهما،[۲۲۶] و عن مسبب الأسباب و مبدإ المبادئ و هو الإله تعالي جده.[۲۲۷ و ۲۲۸]

ابن‌سینا به بیان انظار در مورد موضوع فلسفهٔ اولی می‌پردازد. برخی چنان پنداشته‌اند که موضوع فلسفه، خداوند است. اما این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا در فلسفه وجود خداوند اثبات می‌شود و بنابراین از مسائل فلسفه است. دیدگاه دیگر این است که اسباب قصوا موضوع فلسفه است. اما در

کارگروه دانشگاه - مؤسسه فتوت

---

۲۲۶. دیدیم که ارسطو در *متافیزیک* و فارابی در *فصول منتزعة*، این نکته را بیان کرده‌اند که فلسفه از اسباب قصوا یا اسباب اولی بحث می‌کند. نیز آوردیم که فارابی در همین کتاب، فلسفه را برترین علم به برترین معلوم معرفی کرد. این نکته در *متافیزیک* ارسطو نیز آمده است. شیخ در *الهیات شفا*، ص۵، به همین نکته اشاره کرده است.

۲۲۷. ابن‌سینا، *الشفاء (الالهیات)*، ص۳-۴. شیخ رئیس نیز در آغاز *منطق شفا* در این باره به‌تفصیل سخن گفته است. ر.ک: ابن‌سینا، *الشفاء (المنطق)*، (قم: مکتبة آیةالله المرعشی)، المدخل، ص۱۲-۱۴. نیز ر.ک: همو، *التعلیقات*، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چ۴، ۱۳۷۹ش)، ص۲۰۲-۲۰۹. (*التعلیقات*، تعلیقات بوعلی بر شفا است. این کتاب، همانند *المباحثات*، بسیار کتاب ممتّعی است. در این دو کتاب شیخ نکاتی را بیان کرده که در هیچ اثر دیگری از آنها سخن نگفته است. مطالب *التعلیقات*، معمولا بسیار حساب‌شده است. البته از یاد نرود که بوعلی گفته است *شفا* را بر اساس مطالب جمهور نوشته و قصد شقّ عصای جمهور را در آن نداشته است. اما در لابلای مباحث، سخن نهایی خود را هم به‌گونه‌ای گنجانده است تا آنکه زیرک است، بدان راه یابد.)

۲۲۸. برای ملاحظهٔ توضیحات بیشتری دربارهٔ موضوع علم طبیعی و ریاضی، ر.ک: همان، ص۱۰.

فلسفه باید از اسباب قصوا بحث کرد، بنابراین نمی‌تواند موضوع آن باشد. شیخ با بیان این مطالب، فصل نخست از مقالهٔ اول را به پایان می‌برد.[۲۲۹]

در فصل دوم، پس از بیان اینکه موضوعاتی هست که در علوم طبیعی و ریاضی نمی‌توان از آنها بحث کرد، و باید در فلسفه از آنها سخن گفت، مانند جوهر از آن جهت که موجود است، و مقدار و عدد، از آن جهت که موجودند،[۲۳۰] می‌گوید: اموری عام وجود دارد که از آنها نمی‌توان در علوم جزئی بحث کرد و ناگزیر علمی عام باید متکفل بحث از آنها گردد.

و أما المقدار بالمعني الآخر فإن فيه نظرا من جهة وجوده، و نظرا من جهة عوارضه. فأما النظر فی أن وجوده أی أنحاء الوجود هو، و من أی أقسام الموجود، فليس هو بحثا أيضا عن معني متعلق بالمادة. ... فبين أن هذه كلها تقع فی العلم الذی يتعاطي ما لا يتعلق قوامه بالمحسوسات، و لا يجوز أن يوضع لها موضوع مشترک تكون هی كلها حالاته و عوارضه إلا الموجود. فإن بعضها جواهر، و بعضا كميات، و بعضها مقولات أخري، و ليس يمكن أن يعمهما معني محقق إلا حقيقة معني الوجود. و كذلک قد يوجد أيضا أمور يجب أن تتحدد و تتحقق فی النفس، و هی مشتركة فی العلوم. و ليس و لا واحد من العلوم يتولي الكلام فيها مثل الواحد بما هو واحد، و الكثير بما هو كثير، و الموافق و المخالف، و الضد و غير ذلک، فبعضها يستعملها استعمالا فقط، و بعضها إنما يأخذ حدودها، و لا يتكلم فی نحو وجودها. و ليست عوارض خاصة لشیء من موضوعات هذه العلوم الجزئية، و ليست من الأمور التی يكون وجودها إلا وجود الصفات للذوات و لا أيضا هی من الصفات التی تكون لكل شیء. فيكون كل واحد منها مشتركا لكل شیء و لا يجوز أن يختص أيضا مقولة و لا يمكن أن يكون من عوارض شیء إلا الموجود بما هو موجود. فظاهر لک من هذه الجملة أن الموجود بما هو موجود أمر مشترک لجميع هذه، و أنه يجب أن يجعل الموضوع لهذه الصناعة لما قلنا. و لأنه غنی عن تعلم ماهيته و عن إثباته، حتي يحتاج إلي أن يتكفل علم غير هذا العلم بإيضاح الحال فيه لاستحالة أن يكون إثبات الموضوع و تحقيق ماهيته فی العلم الذی هو موضوعه بل تسليم إنيته و ماهيته فقط. فالموضوع الأول لهذا العلم هو الموجود بما هو موجود.[۲۳۱]

شیخ رئیس سپس به بیان مسائل فلسفه می‌پردازد. دسته‌ای از مسائل فلسفه اموری است که به وجود ملحق می‌شوند، بدون اینکه وجود قیدی بپذیرد. اینها لواحق عام وجودند، مانند علیت و معلولیت، وحدت و کثرت و مانند اینها. دسته‌ای از مسائل، مانند انواع برای موجود بما هو موجودند. منظور از انواع، انحاء و اقسام موجود است، مانند جوهر و کیف و حتی شامل مبادی وجود، یعنی علل قصوا هم می‌شود، و بنابراین بحث از خداوند نیز در زمرهٔ مسائل این علم قرار می‌گیرد.

---

۲۲۹. ر.ک: همان، ص۵-۹.

۲۳۰. ر.ک: همان، ص۱۰-۱۲.

۲۳۱. همان، ص۱۲-۱۳.

و مطالبه الأمور التی تلحقه بما هو موجود من غیر شرط. و بعض هذه أمور هی له کالأنواع: کالجوهر و الکم و الکیف، فإنه لیس یحتاج الموجود فی أن ینقسم إلیها، إلي انقسام قبلها، حاجة الجوهر إلي انقسامات، حتي یلزمه الانقسام إلي الإنسان و غیر الإنسان. و بعض هذه کالعوارض الخاصة، مثل الواحد و الکثیر، و القوة و الفعل، و الکلی و الجزئی، و الممکن و الواجب، فإنه لیس یحتاج الموجود فی قبول هذه الأعراض و الاستعداد لها إلي أن یتخصص طبیعیا أو تعلیمیا أو خلقیا أو غیر ذلک.[۲۳۲]

او سپس به تعریف علم الهی می‌رسد. می‌گوید به این علم فلسفهٔ اولی گفته می‌شود؛ زیرا به بحث دربارهٔ اولین امور در وجود، یعنی علت نخستین، و اولین امور در عموم، یعنی وجود و وحدت می‌پردازد. بنابراین وجه تسمیهٔ متافیزیک به فلسفهٔ نخستین یا فلسفهٔ اولی را به‌خوبی بیان کرده است. در ادامه وجه تسمیهٔ این علم به علم الهی را بیان می‌کند. فلسفه را علم الهی گویند؛ زیرا به امور الهی، یعنی امور مفارق از ماده در حد و در وجود، می‌پردازد. دراینجا مشکلی مطرح می‌شود. در فلسفه از اموری نیز بحث می‌شود که در عالم ماده یافت می‌شوند، مانند حرکت. تحلیلی که شیخ رئیس در این باره ارائه می‌دهد این است که این‌گونه از امور، در تحقق، محتاج ماده نیستند. او سپس بیان می‌کند که در فلسفه به چهار دسته از امور پرداخته می‌شود. این بحث‌ها در لابلای سخنان ارسطو فی‌الجمله هست، اما شیخ در اینجا بسطی می‌دهد و پیشرفتی در بحث پدید می‌آورد. یک دسته از اموری که در فلسفه بحث می‌شوند، اموری‌اند که مطلقا مفارق از ماده‌اند، مانند خداوند سبحان و عقول مفارق. دسته‌ای دیگر، اموری‌اند که مخالط ماده‌اند، اما نه بدین صورت که در تحقق محتاج ماده باشند و تقومشان به ماده باشد، بلکه این امور اسباب مقوّم ماده هستند و متقدم بر آن، همانند هیولا و صورت. هیولا و صورت، جسم را پدید می‌آورند و خود، دیگر هیولا ندارند. دستهٔ سوم، اموری هستند که هم در مادیات و هم در مفارقات یافت می‌شوند، مانند علیت و وحدت. روشن است که این‌گونه از امور، ذاتا مفارق از ماده‌اند. دستهٔ چهارم، اموری‌اند که تنها در مادیات یافت می‌شوند، مانند حرکت و سکون، اما در علم فلسفه، ازآن‌جهت که مادی‌اند، از آنها بحث نمی‌شود، بلکه از نحوهٔ وجود آنها بحث می‌شود. بنابراین در فلسفه حتی به امور مادی می‌توان پرداخت، اما از جهت وجودی، که این جهت دیگر مادی نیست. به عبارات بوعلی بنگرید:

فهذا هو العلم المطلوب فی هذه الصناعة و هو الفلسفة الأولي، لأنه العلم بأول الأمور فی الوجود، و هو العلة الأولي و أول الأمور فی العموم، و هو الوجود و الوحدة. و هو أیضا الحکمة التی هی أفضل علم بأفضل معلوم، فإنها أفضل علم أی الیقین، بأفضل المعلوم أی بالله تعالي و بالأسباب من بعده. و هو أیضا معرفة الأسباب القصوي للکل. و هو أیضا المعرفة بالله، و له حد العلم الإلهی الذی هو أنه علم بالأمور المفارقة للمادة فی الحد و الوجود. إذ الموجود بما هو موجود و مبادئه و عوارضه لیس شیء

---

۲۳۲. همان، ص۱۳.

منها، كما اتضح، إلا متقدم الوجود علي المادة و غير متعلق الوجود بوجودها. و إن بحث فی هذا العلم عما لا يتقدم المادة، فإنما يبحث فيه عن معني ذلک المعني غير محتاج الوجود إلي المادة، بل الأمور المبحوث عنها فيه هی علي أقسام أربعة: فبعضها بريئة عن المادة و علائق المادة أصلا. و بعضها يخالط المادة، و لكن مخالطة السبب المقوم المتقدم و ليست المادة بمقومة له. و بعضها قد يوجد فی المادة و قد يوجد لا فی مادة مثل العلية و الوحدة، فيكون الذی لها بالشركة بما هی هی أن لا تكون مفتقرة التحقق إلي وجود المادة، و تشترک هذه الجملة أيضا فی أنها غير مادية الوجود أی غير مستفادة الوجود من المادة. و بعضها أمور مادية، كالحركة و السكون، و لكن ليس المبحوث عنه فی هذا العلم حالها فی المادة، بل نحو الموجود الذی لها. فإذا أخذ هذا القسم مع الأقسام الأخري اشتركت فی أن نحو البحث عنها هو من جهة معني غير قائم الوجود بالمادة.[۲۳۳]

می‌بینیم که بوعلی تلاشی کرده و بحث را بسط داده و به پیش برده است. البته در *متافیزیک* ارسطو، این نکته آمده است:

... اما علت این عقیدهٔ ایشان این است که هرچند حقیقت موجودات را پژوهش می‌کرده‌اند، اما می‌پنداشتند که موجودات فقط محسوسات‌اند؛ و در اینها نیز طبیعتی نامعین و بسیار مختلف، یعنی طبیعت «موجود» به همان معنایی که ما در بالا از آن سخن گفته‌ایم، نهفته است.[۲۳۴]

اما این فراز در ترجمهٔ *متافیزیک* ارسطو به عربی، که در دست فیلسوفان مسلمان بوده، وجود ندارد.[۲۳۵] بنابراین این متن در دست بوعلی نبوده و او خود، به این نتیجهٔ درست رسیده است.

حاصل آنکه در الهیات بالمعنی الاعم، به موجود، ازآن‌جهت که موجود است، نگریسته می‌شود، بنابراین تمام موجودات را در بر می‌گیرد. اما در الهیات بالمعنی الاخص، از انواع ویژه‌ای از موجود، یعنی از خداوند و مفارقات بحث می‌شود.

شیخ رئیس در ادامه می‌گوید جدل و سفسطه با علم الهی از سویی مشارکند و از سویی مخالف. وجه مشارکت این است که جدلی و سوفسطی دربارهٔ موضوع فلسفه می‌توانند بحث کنند، اما وجه مخالفت این است که در فلسفه، به‌شیوهٔ برهانی عمل می‌شود و فیلسوف در جست‌وجوی یقین است.[۲۳۶]

وی به وجه تسمیهٔ این علم به «مابعدالطبیعه» نیز پرداخته است. منظور از طبیعت، مجموع مادهٔ جسمانی و و قوه (مبدأ حرکت و سکون) و اعراض است.

---

۲۳۳. همان، ص۱۵-۱۶.

۲۳۴. ارسطو، *متافیزیک*، ص۱۱۲.

۲۳۵. به کتاب تفسیر *مابعدالطبیعه* ابن‌رشد مراجعه کنید.

۲۳۶. ر.ک: همان، ص۱۶.

و أما اسم هذا العلم فهو أنه ما بعد الطبيعة. و يعنى بالطبيعة لا القوة التى هى مبدأ حركة و سكون، بل جملة الشيء الحادث عن المادة الجسمانية و تلك القوة و الأعراض.[۲۳۷]

سپس می‌گوید بعد از طبیعت بودن این علم، نسبت به ماست؛ زیرا ما ابتدا با امور طبیعی سروکار داریم و بعد به فلسفه می‌رسیم. اما این علم، در ذات خود، باید «ماقبل‌الطبیعه» نامیده شود؛ زیرا اموری که در این علم از آنها بحث می‌شود، قبل از طبیعت هستند، از نظر ذات و از نظر عموم.

معني «ما بعد الطبيعة» بعدية بالقياس إلينا؛ فإن أول ما نشاهد الوجود، و نتعرف عن أحواله نشاهد هذا الوجود الطبيعى. و أما الذى يستحق أن يسمي به هذا العلم إذا اعتبر بذاته، فهو أن يقال له علم «ما قبل الطبيعة»؛ لأن الأمور المبحوث عنها فى هذا العلم، هى بالذات و بالعموم، قبل الطبيعة.[۲۳۸]

البته در نام‌گذاری این علم به «مابعدالطبیعه» این نکته در نظر نبوده است. واقعیت این است که در تدوین و چینش کتاب‌ها و ابواب مربوط به علم نظری، برخی از پیروان ارسطو کتاب فلسفه را بعد از کتاب علم طبیعی قرار دادند و آن را «آنچه پس از علم طبیعت است» خواندند.

به برخی از بحث‌های دیگر شیخ رئیس اشاره می‌کنیم. ایشان از اصل عدم تناقض، که در کار ارسطو نیز وجود داشت، بحث کرده و از راه این اصل، به رد اندیشهٔ سوفسطی پرداخته و از این طریق فلسفه را آغاز کرده است. ایشان توضیح داده است که این اصل، از عوارض موجود بما هو موجود است. [۲۳۹]

نکتهٔ بااهمیت دیگری این است که شیخ گفته است عدم با وجود شناخته می‌شود.[۲۴۰] اینکه بحث از عدم چگونه در فلسفه راه می‌یابد، بحث مهمی است. ارسطو و افلاطون از راه ضد بودن، این بحث را داخل در فلسفه دانسته بودند. اما شیخ از این راه حرکت کرده که عدم، از وجود شناخته می‌شود؛ بنابراین از عوارض وجود خواهد بود.

به نکتهٔ دیگری هم اشاره کنیم. فلسفه، در عین اینکه مبادی علوم جزئی را تثبیت می‌کند، به‌نحوی از علوم مدد می‌گیرد. شیخ اشاره‌ای به این بحث کرده است.[۲۴۱]

پایان این جلسه

---

۲۳۷. همان، ص۲۱.

۲۳۸. همان، ص۲۱-۲۲.

۲۳۹. ر.ک: همان، ص۴۸-۴۹. بحثی که ایشان در رد سوفیسم انجام داده، در بحث علم از کتاب *نهایة الحکمة* منعکس شده است.

۲۴۰. ر.ک: همان، ص۳۶.

۲۴۱. ر.ک: همان، ص۱۹.